امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

فهرست:

جلسه ۱ـ۲ ..... ۳
جلسه ۳ ..... ۵
جلسه۴ ..... ۷
جلسه۵ ..... ۹
جلسه۶ ..... ۱۳
جلسه۷ ..... ۱۷
جلسه۸ ..... ۲۱
جلسه ۹ـ۱۰ ..... ۲۵

معرفت شناسی (دوره سوم)
جلسه ۱ـ۲
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/١٦

مقدمه:

در ادامه تدوین مباحث معرفت شناسی موجود و بررسی و تطبیق مبانی اثباتی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی به این نتیجه دست یافتیم که می‌بایستی ابتداً فهرستی از بحث مباحث قوم ارائه شود که قاعده‌مند و مستدل باشد تا کلیه ارتباطات درونی و بیرونی این مبحث مشخص شود. زیرا در غیر این صورت تفاهم با مشکل و دو گانگی بر خورد می‌نماید؛ هر چند فهرستی که قبلاً ارائه شده است، برای ساختار مباحث مورد نیاز بوده و کاربردهای مخصوص به خود را دارد.

برای این بحث به ذهن رسید، هم از مباحث فلسفه و هم از بحث منطق دو فهرست جداگانه استخراج شود، هر چند که مباحث گسترده‌ای در ارتباط با انواع تدوین داشته‌ایم، اما تفاوت این دوره از مباحث در این است که تدوین مباحث همواره با انعکاس مطالب در یکدیگر بوده و مطالب از تنوع متفاوتی برخوردار خواهد گردید.

اصل بحث: بررسی دو احتمال در تدوین فهرست مباحث معرفت شناسی موجود

برای ارائه یک فهرست مستدِل از مباحث معرفت شناسی موجود، احتمالاتی چند به ذهن می‌رسد:

احتمال اول: این است که از فهرست کتاب انتخابی آغاز نمائیم و بعد از تنقیح آن بشکل خطی، به نقد و ارزیابی مطالب بپردازیم به عبارت دیگر از تقسیمات و تعاریف و براهین آن کتاب، تنظیم فهرست را آغاز نمائیم.

احتمال دوم: فهرست جدیدی که حاکم بر کلیه موضوعات معرفت شناسی است ارائه شده و براساس ان ساختار درونی موضوعات معرفت شناسی موجود را مورد تامل قرار داد. در تقویت احتمال دوم مطالبی چند به ذهن می رسد:

۱ـ موضوع فلسفه و موضوع منطق چیست؟ کوتاه آنکه موضوع فلسفه کلی وجود (فلسفه تعین) و موضوع منطق، سنجش و برقراری نسبت است. به عبارت دیگر در منطق با فکر کردن در علم و بررسی قواعد آن، به عامترین سطح موضوع ان یعنی دلالت و فلسفه آن رهنمون می‌شویم. پس به طور کلی موضوع منطق بحث دلالت بوده و کلیه مباحث دیگر در طول آن قرار می گیرد، چنانکه عمده کتب منطقی موجود ابتداً از دلالت بحث نموده و سپس سایر مباحث در ذیل آن قرار گرفته است. ۲ـ اینکه موضوع منطق وفلسفه به شکل جداگانه بررسی شوند، دچار چند شکل اساسی است:

اول: اینکه نوع تقسیم بندی های منطق متکی به مکانیزم ماده سازی فلسفی بوده واین کاری است تخصصی و عالمانه!

دوم : اینکه بحث از وضعیت درونی یک علم بدون تعیین وضعیت بیرونی آن علم نسبت به علوم دیگر(مانند فلسفه) موضع اشکال می‌باشد، چنانکه شروع عمده تقسیمات منطق بدون ملاحظه نسبت بیرونی شکل یافته است.

سوال: وجه تقسیم اولیه که منطق از آنجا آغاز و شروه به گسترش پیدا کرده است چیست؟ پاسخ: آن چیزی جز وحدت حیثیت نیست! آن حیثیت، حاکم بر کلیه مقسم‌ها و قسیم‌ها بوده و مسائل درونی منطق را متاثر می‌نماید!؟

اشکال: چرا بحث مبادی تصوریه وتصدیقیه و تعیین حدود یک علم در ابتدای کتب منطقی مطرح نشده است و یا اگر مطرح شده ارتباط آن با موضوع علم مشخص نیست به نحوی که براساس آن (مبادی) موضوع مشخص شده و سایر تقسیم‌ها از آنجا آغاز شوند؛ مگر نه این است که منطقیین می‌گویند: هر علمی ارکانی دارد که آنها شامل موضوع، و مبادی و مسائل آن علم است و در تعریف موضوع می‌گویند : آنچیزی که از حالات وعوارضش در آن علم گفتگو می‌شود و آن حالات عوارض ذاتی موضوع می‌باشند. در تعریف مبادی نیز می‌گویند: اموری که محمولات مسائل بوسیله آنها برای موضوعات اثبات می‌گردد و بر دو قسم تصوریه (در آن حدود علم تبیین می‌شود) وتصدیقیه(اوضاع) می‌باشد.

مبادی تصوریه : تعریفات حدی یا رسمی موضوعات علوم یا موضوعات مسائل است و بر سه قسم: تعریف موضوع علم، تعریف اجزاء موضوع، تعریف عرض ذاتی موضوع است.

مبادی تصدیقیه: قضایائی است که برهان اثبات مسائل علم از آن قضایا تالیف می شود.(رجوع شود به منبع منطق نوین لُمعه آخر)

۳ـ خاصیت و هویت منطق بازگشت به قواعد تفاهم اجتماعی می‌نماید، زیرا که غایت او تفاهم اجتماعی و جلوگیری از جدل ومغالطه سوفسطائیان بوده است، هر چند که در پیدایش منطق از تحلیل‌های فردی نسبت به قواعد استفاده شده است (حُب علم و دانش!) اما این گونه تحلیل‌ها مربوط به حوزه مباحث روانشناسی علم است.

۴ـ اگرفهرست مباحث معرفت شناسی فلسفه و منطق موجود ملاحظه شود می‌یابیم که ورودی هر کدام جدای از یکدیگر است. در منطق با تعریف حصولی واکتسابی از علم شروع می نمایند، اما در مباحث فلسفه، علم را به دو دسته حصولی وحضوری تقسیم کرده و در نهایت ادراکات حصولی را به علوم حضوری باز گشت داده و شانیت آنها(حصولی) را در حد اضطرار تنزل می دهند. (رجوع شود به مرحله ۱۱ نهایه الحکمه) در تلاقی این دو مطلب می‌بینیم که براساس فلسفه موضوعی برای منطق نمی ماند و براساس منطق نیز فلسفه توانائی تقسیم بندی و گسترش را ندارد.

۵ـ یک معیار کلی را بایستی در شروع از تقسیمات یک فهرست رعایت نمود و آن اینکه باید تقسیمات عام ان فهرست (که شامل برموضوع آن علم است) ارتباط درون و بیرون آن علم با سایر علوم را مشخص نماید.

۶ـ بنابراین: موضوع منطق این است که چگونه دلیل بیاوریم از این رو در ابتدا مباحث منطق صحبت از دلالت و تقسیم ان به عقلی، وضعی و طبعی تقسیم می شود و دلالت وضعی نیز به تعیینی (عقلائی) وتعینی (عرفی) تقسیم می‌شود؛ در هر صورت منشاء تقسیمات فهرست منطق یا تحث علیت است (عقلی) و یا آنکه تحت علیت نیست در شق اخیر یا مبداء پیدایش حکمت عملی است (عقلائی) و یا آنکه مبداء پیدایش عمل نیست و در شق اخیر یا مبداء تفاهم است(عرف) و یا انکه مبداء تفاهم نیست.

طرح سوال: در جلسه آینده می‌خواهیم ببینیم که: آیا می توان ادعا کرد وجه اختلاف منطق وفلسفه در موضوع است و وجه اشتراک آنها در حیثیت علیت است ؟ و نسبت بین دلالات عقلی و وضعی و طبعی چیست؟

معرفت شناسی (دوره سوم)
جلسه ۳
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۱۷

مقدمه:

برای آنکه بتوان به فهرستی مستدِل از بحث معرفت شناسی ارائه نمود، بایستی بحثی مشخص در ارتباط با فهرست متون آغاز شود، زیرا شاکله اصلی بحث معرفت شناسی، ارتباط مستقیمی با فهرست متن داشته و عدم بررسی آن ما را در کلیه مراحل تتبع وتدوین دچار مشکل می‌نماید؛ از نتایج آن بحث گذشته این شد که بایستی فهرستی جداگانه از منطق و فلسفه ارائه شود تا بتوان نقاط تلاقی آنها را در مباحث تدوینی مشخص نمود. لذا دو احتمال در ارتباط با بحث مطرح گردید، پس از جرح وتعدیل آن احتمالات به مواضعی چند دست یافتیم .

اول: اینکه می‌بایست موضوع منطق وفلسفه مشخص شود در این ارتباط گفتیم موضوع منطق سنجش و برقراری نسبت است، اما موضوع فلسفه اثبات کلی وجود می‌باشد. دوم: اینکه موضوع این دو علم می بایست به لحاظ فهرست در ارتباط با یکدیگر ملاحظه شود، تا بتوان موضوع حاکم را معرفی نمود. سوم: اینکه آیا می توان وجه اشتراک و وجه اختلافی را برای این دو علم معرفی نمود؟ به عنوان پیشنهاد وجه اشتراک این دو علم را علیت معرفی و وجه اختلاف آنها را در موضوعاتشان است.

ـ بررسی فهرست نهایه الحکمه

در ادامه مباحث قبل بنابراین شد که مباحث کتاب نهایه الحکمه را در سطح فهرست مرور نمائیم، هر چند که در شکل عملیاتی در پژوهش‌های گذشته مباحث روشی از مباحث فلسفی نهایه الحکمه(در سطح متن نه صرفاً فهرست!) تفکیک شده است، اما ملاحظه دوباره این مسئله (فلسفه و روش) ما را به عمق موضوعات وساختار آنها نزدیک می‌نماید. هر چند که تفکیک موضوع منطق از موضوع فلسفه مشخص است، اما می بایست فیش‌های این قسمت را در متن کتاب ذکر نمود.

از مطالعه فهرست نهایه الحکمه مشکلاتی چند به ذهن رسید:

۱

اینکه مباحث فلسفی و مباحث منطقی از یکدیگر تفکیک نبوده و ربط منطقی‌آنها بلحاظ فهرست انجام نگرفته است (زیرا همانطور که قبلاً گفتیم فهرست به منزله ستون فقرات یک علم است و پرداختن به آن ضرورتی منطقی است نه یک کار صرفاً هنری!)

۲

فهرست کتاب به گونه‌ای نیست که ابتدا از مبادی آن علم شروع شده باشد و پس از تعیین موضوع واحد بر اساس آن سایر مباحث تا اخر یکنواخت مطرح گردیده باشد، بلکه با تعریف فلسفه آغاز شده و سپس وارد در مباحث روش و منطق شده است. مثلا مراحل سوم (وجود ذهنی وخارجی) ـ پنجم (ماهیت واحکام آن) ـ هفتم (واحد وکثیر) ـ یازدهم (اتحاد عقل و عاقل ومعقول) از کتاب مشتمل بر مباحث معرفت شناسی و متدولوژی می باشد. از این‌رو در پیکرهٔ فهرست هم از مباحث متدولوژی(معرفت شناسی) استفاده شده و هم از مباحث فلسفی!؟

۳

به فرض که فهرست کتاب نهایه را قبول نمائیم و از مبادی خودش شروع نمائیم. اما مطلب این است که خود فهرست مبادی خودش را نفی کرده و درون متناقض شده است زیرا که بر اساس مباحث منطقی که ریشه در ادراکات حصولی دارد به تبویب وتقسیم ابواب مختلف کتاب پرداخته و با حدود اولیه معرفت شناسی اصالت الوجود تعارض دارد چرا که برحسب این مبنا علم حصولی در حد اضطرار مورد نیاز بوده و عقل به اضطرار به آن حیثیت وجود می دهد. «العلم الحصولی اعتبار عقلی یضطر الیه

مثلاً تقسیم «وجود» به ذهنی و خارجی زمانی مطرح می‌شود که حیثیت تقسیم مطرح شود و حیثیت تقسیم فقط در وعاء علم حصولی مطرح است و جایگاهی در علم حضوری ندارد زیرا که تاثرات در نزد عقل یا منشاء آثار هستند و یا آنکه منشاء آثار نیستند یعنی یا منشاء تاثراتی هستند که بر اساس آنها سایر حیثیات انتزاع می شود و یا آنکه هیچ نوع اثری ندارند، مانند ماهیت ذهنی مفهوم عدم. جدای از این مسئله نفس وجود حیثیت نیز رها می‌گردد چرا که بر حسب این مبنا نیاز به مفاهیم حصولی تنها در حد احتیاج است و پس از بر طرف شدن آن نیاز دیگر احتاجی به آن مفاهیم نداریم.

این مطالب کلاً در مباحث معرفت شناسی و متدولوژی فلسفه قرار می‌گیرد، لذا بحث فلسفه نباید منافی با مواد اولیه حرکت عقلانی خود باشد و این تقسیم (به لحاظ نفس تقسیم) ماده‌ای است متدولوژی و در بحث معرفت شناسی قرار می‌گیرد، اما فلسفه براساس آن تقسیم به بحث پرداخته و در نهایت کلیه این تقاسیم را به علم حضوری باز می‌گرداند.

به نظر ما باید مباحث منطقی مقدم شده و سایر مباحث براساس آن طبقه بندی شود؛ مثلاً: مرحله پنجم (واحد وکثیر) در مبادی قرار گرفته و مقدمه مهمی برای ورود به بحث علم حصولی وعلم حضوری مرحله ۱۱(اتحاد عقل وعاقل و معقول) است، زیرا که منطق خودش مقوله‌ای جداگانه است و نمی‌توان مبادی بحث به گونه‌ای باشد که به نفی خود منطق منتهی شود. به نظر ما بحث مرحله ۱۱ (اتحاد عقل، عاقل، معقول) مهره اصلی مباحث معرفت شناسی کتاب نهایه الحکمه است. در هر صورت بحث را در جلسات آینده در ارتباط با موضوع منطق و فلسفه ادامه می‌دهیم تا بتوانیم به یک فهرست واحد دست یابیم.

معرفت شناسی (دوره سوم)
جلسه٤
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۱۸

مقدمه

در ادامه بررسی مباحث فلسفه و منطق درسطح فهرست به این نتیجه رسیدیم که می‌بایست در مرحله اول به یک جمع‌بندی مستدِل از فهرست قوم دست یافت این مرحله را با کنکاش در موضوع منطق و موضوع فلسفه آغاز کرده و احتمالاتی را در این زمینه مطرح نمودیم. همچنین فهرست یکی از کُتب فلسفه (نهایه الحکمه) را بررسی نمودیم و به اشکالاتی چند برخورد کردیم، دیدیم که فهرست دو علم فلسفه و منطق می‌بایست از هم تفکیک شود. در هر صورت ما در مباحث تطبیقی با دو بخش مهم مواجه هستیم؛ اول: حدود اثباتی و سلبی و دوم: ساختار موضوعی و تطبیقی است. بخش اول: مشتمل بر مباحث اثباتی دفتر فرهنگستان است و بخش دوم مباحث تطبیقی است که باید آنها را با قوم(منطقیین و فلاسفه) به تفاهم رساند. از این رو دستیابی به « فهرست تفاهم و نقد، نقض و طرح جدید» همواره فراروی‌ما می‌باشد.

اصل بحث :

بررسی فهرست منطق صوری

از مجموعه کتب منطقی در دست (منطق صوری از خوانساری ـ المنطق از مظفر ـ منطق نوین از ملاصدرا ـ رهبرخرد، همچنین کتب دیگر منطقی مانند شفاء و اشارات ابن سینا...) به این نتیجه رسیدیم که همگی آنها بر اساس یک ساختار استوار هستند. لذا سعی می‌نمائیم یک فهرست جامع از انها تدوین شود. از ملاحظات اولیه خود به این نتیجه رسیدیم که چهار بحث اصلی در فهرست این کُتب موجود است : ۱ـ رُوس ثَمانیه ۲ـ الفاظ ۳ـ معنا (مُعرِف وحُجَت) حال به تبیین اجمالی این سر فصل‌ها می‌پردازیم:

۱ـ رُوس ثمانیه:

منظور از آن هر آنچه که منزلت مُقدمیت برای یک علم را داشته و غرض آن راحت بودن شاگرد در ورود به یک علم است. می‌باشد. در این قسمت به ترتیب عناوین زیر مورد بحث قرار می‌گیرند: ۱ـ سِمَت منطق ۲ـ موَلف منطق ۳ـ تعریف منطق ۴ـ غرض منطق ۵ ـ منفعت منطق ۶ ـ مرتبه منطق ۷ـ موضوع منطق ۸ ـ جنس منطق ۹ ـ ابواب منطق

۲ـ بحث الفاظ:

منطقیین می‌گویند این بحث خارج از منطق بوده و بالعرض مطرح می‌شود «لاشک ان المنطقی لا یَتعلق غَرضه الاصلی الا بنفس مَعانی و لکنه لا یستغنی عن البحث عن الاحوال الفاظ توصلا الی المعانی لانهُ مِن الواضح اَن تفاهم مع الناس و نقل افکار بینهم لا یکون غالبا الا بتوسط لُغه من الُغات.(رجوع شود به المنطق مظفر صفحه ۳۱)

پس منطقی احتیاج دارد از احوال الفاظ از دید کلی بنگرد بدون آنکه اختصاص به زبان خاصی داشته باشد، زیرا که منطق اختصاص به زبان خاصی نداشته و اساسا تفکر چیزی نیست که اختصاص به یک زبان داشته باشد.

اشکال اول: ضرورت مبادی منطق(رئوس ثمانیه) یک کار هنری نیست.

اینکه ضرورت طرح رئوس ثمانیه در حد تفهیم و یادگیری شاگرد باشد، محل اشکال است زیرا که مبادی شالوده مسائل‌منطق است یعنی باید در آن ساختمان یک علم مشخص شود نه اینکه در حد آموزش وتفهیم ازآن صحبت شود.

اشکال دوم: آیا موضوع منطق مُعرف و حُجت است یا خیر؟

گروهی از منطقیین همچون صاحب مطالع و قطب الدین رازی شارح مطالع و تفتازانی شاگرد او عقیده دارند که موضوع منطق

معرف وحجت است. معلوم تصوری از آن جهت که ما را به مجهول تصوری می رساند (مُعرِف) و معلوم تصدیقی از آن جهت که ما را به معلوم تصدیقی منتقل می‌نماید (حُجت) نامیده می‌شود. اینکه موضوع منطق منحصر بر مباحث معرف وحجت باشد، علاوه بر اینکه بسیاری از مباحث منطقی از آن خارج می شود، خود تقسیمی درونی بوده و داخل در مسائل منطق می‌گردد نه اینکه در مبادی مطرح شود و حال آنکه بر حسب مباحث منطقی موجود بحث موضوع منطق در روس ثمانیه و مبادی قرار می‌گیرد. در هر صورت این نکته را باید به یاد داشت که منطق مانند یک ترازو است و نمی‌تواند در رابطه با مواد نظر دهد و بگوید چه موادی علمی است و چه موادی علمی نیست! از این رو موضوع منطق ابزار و روشی است برای انتقال و دلالت از یک معلوم به معلوم اخر. اما اینکه موضوع منطق را در بین الفاظ جستجو نمائیم؛ نیز از محل بحث خارج است. چنانکه شیخ الرئیس ابن سینا موضوع منطق را این گونه تعریف می‌نماید «موضوع منطق بررسی الفاظ از آن جهتی که دلالت بر معانی می‌کند، می‌باشد» چنانکه خود ایشان می‌گویند «خیری در این نظر نیست» (رجوع شود به شفاء: مجلد اول جزء اول ص۲۳) زیرا بر حسب مباحث خودشان بحث الفاظ مُحل نظر شخص منطقی نیست و آنچه در منطق بیان می‌شود از عوارض ذاتیه آنها نیست (چرا که موضوع یک علم آنست که از عوارض ذاتیه آن گفتگو شود) بلکه از خصائص معنا است و حتی اگر تقسیمی در وادی لفظ صورت می‌گیرد در نهایت نظر به معانی آنهاست در هر صورت در کلمات منطقیین توجه‌ای به این قول در موضوع علم منطق نشده است.

اشکال سوم: آیا موضوع منطق معقولات ثانیه منطقی است یا خیر؟

عده‌ای از منطقیین همچون ساوِی در بصائر النصریه ص۶ موضوع علم منطق را همان معقولات ثانی منطقی می‌دانند معقولات یعنی معانی کلیه و به دو قسم اولی و ثانوی نقسم می شوند که معقولات ثانیه به نوبه خود به دو قسم فلسفی ومنطقی تقسیم می‌گردد «معقولات اولی» آن مفاهیم کلیه‌ای است که ذهن در برخورد با عالم خارج بدست می‌آورد مثل مفهوم انسان (صُورت اَعیان ثابته) در مقابل، معقولات ثانیه از تحلیلِ عقلیِ معقولات اولی حاصل می‌گردد. حال اگر عقل نظر به حیثیت خارجی مفهوم نماید معقول ثانی را فلسفی می‌نامند و اگر نظر به وجهه ذهنی مفهوم باشد معقول ثانی را منطقی می‌نامند. بنابراین براساس این نظر موضوع منطق آن مفهوم کلی است که که از تحلیل حیثیت ذهنی مفاهیم کلی بدست می‌آید و اینکه چنین مفهوم کلی دارای مصادیق مختلفی می‌باشد، باعث انحلال منطق به علوم گوناگون نمی‌شود. اشکال ما این است که معقول ثانیه اساساً محصول منطق است نه موضوع منطق! زیرا که منطق ابزاری است که انتزاعات عقل راصورت می‌دهد از این رو می توان به طور کلی موضوع منطق را «دلالت» نامید.

معرفت شناسی(دوره سوم)
جلسه ۵
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۱۹

مقدمه:

در ادامه بررسی فهرست منطق صوری به تبیین موضوع منطق و احتمالات پیرامون آن پرداخته شد در این قسمت به دنبال موضوعی واحد هستیم تا بتوان بر اساس آن کل فهرست قوم را تحلیل نمود به تعبیر دیگر آن موضوع واحد باید مُبَدِل فهرست ایشان به فهرست اثباتی مطلوب باشد، زیرا یک تبدیل احتیاج به مُبدلی دارد که توانائی جَرح و تعدیل موضوع را داشته باشد، زیرا که بر حسب مباحث گذشته به این نتیجه دست یافتیم که موضوع علم منطق اولاً: می‌بایست، یکی از دو احتمال گذشته انتخاب شود و ثانیاً: اینکه موضوع منطق (و تامل در آن) فعالیتی ضروری بوده (نه صرفاً هنری و سلیقه‌ای!) و قوام یک علم محسوب می‌شود. این مسئله (جرح وتعدیل موضوع منطق) باید ابتداً در مبادی تصوریه یک علم مطرح شود و بعد از آن همان موضوع کثرت ومسئله پیدا نماید. همچنین در جلسه گذشته نظرات متقدمین و متاخرین منطقیین در ارتباط با موضوع منطق مشخص گردید (اینکه آیا موضوع مُعرف وحُجت است یا معقول ثانیه و یا امری فراتر از این دو)

اصل بحث :

۱ـ آیا موضوع منطق دلالت به معنای عام است یا خاص؟

اگر دلالت را به عنوان موضوع عام منطق در نظر بگیریم، آیا منظور از دلالت معنای عام آن است و یا آنکه معنای خاصی از آن در منطق مورد نظر می‌باشد. به عبارت دیگر فکر کردن، سنجش و دلالت و انتقال ذهن از معلوم اول به معلوم دوم، آیا مطلقا موضوع منطق است یا خیر؟ بر حسب نظر منطقیین پاسخ مشخص است اما می‌خواهیم این مسئله را تحلیل نمائیم. آنچه در منطق در این مطلب از آن سخن رانده شده است؛ امری مقید می‌باشد نه مطلق. حال قیودات آن چه می‌باشند که موضوع را از اطلاق خارج می کند:

۱. در وعاء ذهن و امور کلی است نه جزئی (الجزئی لا یکون کاسب ومکتسبا)

۲. موضوع دلالت فهمیدن (دلالت عقلیه) است نه تفاهم، زیرا که واسطه فهمیدن الفاظ بوده و در این صورت گفتگو مطرح است نه تفاهم (دلالت وضعیه) هر چند انسان از دلالات وضعیه چیزی می‌فهمد، اما موضوع منطق ریشه در دلالاتی دارد که منشاء آنها به درون فهم (ذات عقل) باز گردد، نه اینکه مانند دلالات وضعیه به بیرون (غیر) از فهم بازگشت نماید. یعنی ماده دلالات منطقی، ماده‌اش فهمیدن است نه مواد تفاهمی! از این رو است که علم اصول از منطق خارج می‌شود.

۳. اگر موضوع آن فهمیدن است نه تفاهم از این رو اخبار و انشاء هر دو از موضوع منطق خارج هستند، زیرا که در تفاهم اخبار (پذیرش) اصل است اما در فهمیدن سنجش عقلانی و احراز عقلی اصل می‌باشد. از این رو عدم لغویت که پایگاه عقلانی اعتبارات می باشد، از موضوع منطق نیز خارج می‌شود.

بنابراین موضوع منطق منحصر در علیت مفهومی کلی است نه علیت مفهومی جزئی! پس در تنظیم فهرست، موضوع منطق منحصر در این قیودات بوده و ادعای آینده ایشان در اینکه چون منطق کلیت دارد همه چیز را می‌پوشاند! منتفی می‌شود. در حالیکه در اول کار خود موضوع و قواعد آن مقید بوده و منحصر در کلیات می‌باشد نه جزئیات و تفاهم و مصلحت و مفسده را در نظر بگیرد. بنابراین در تنظیم فهرست کلیه قیودات وساختارهای قوم حفظ شده وحرکت ما در درون ساختار علیت مفهومی ایشان می‌باشد.

۲ـ تبیین مکانیزم دلالت در منطق صوری:

منطق صوری ابتدا مکانیزم فهمیدن و قواعد آن را به دست می‌آورد تا بتوان نفس حرکت فهمیدن عقل را کنترل نماید نه اینکه موضوع بحث منحصر در دلالت گفتگو وتفاهم شود (به اینکه منطقی از آن استخراج شود یا نشود؟ از بررسی او خارج است) بنابراین برای اینکه دچار مغالطه در فکر نشویم قواعدی را ارائه می‌نماید. (پس همان فکر کردن را تحت این مکانیزم از خطاء حفظ می‌نماید) لذا خود دلالت موضوعاً یک انتقال بوده و ذهن را از یک موضوع به موضوع دیگر منتقل می نماید (در شکل خاص)

اشکال :

منطق صوری ادعا می‌کند که دلالت و انتقال از ماده‌ای آغاز می‌شود که صددرصد بوده و خطا ناپذیر می‌باشد و در نهایت محصول‌آن نیز خطا ناپذیر می‌باشد و به این دلیل می‌گوید تکیه‌گاه همه دلالات می‌باشد (با فرض خاص بودن و مقید بودن) اینکه می‌گوئید این صورت صددر صد تطابق و کاشفیت داشته و مابه ازاء خارجی دارد، موضع اشکال است، چرا که ادعای صددرصد انتقال و دلالت مشروط به مواد است که اگر صورت اولی را بگوئید کاشف و صددرصد است، نتیجه نیز باید همین باشد، اما اگر علم اولی مشروط شود نتیجه و کاشفیت نیز مشروط می‌شود، چرا که آنچه به عنوان ماده دلالت قرار می‌گیرد نه لفظ است و نه جزئی و نه حس وحالت بلکه با سلب خصوصیات اینها است که می‌توانند ماده دلالت (موضوع منطق) قرار بگیرند، نه بدون سلب خصوصیات آنها. بنابراین تا تبدیل به صورت نشود موضوع منطق قرا نمی گیرد. (در هر صورت تا حالت، حس و لفظ تبدیل به صورت قرا نگیرد، موضوع مطالعه منطق قرار نمی‌گیرد)

۳ـ آیا پایگاه شناخت شناسی موضوع علم منطق صوری نفس الامری است یا انکه خودش است؟

آیا عقل ابتدا یک قانون ثابت را فرض کرده وسپس خود را ملزم به تبعیت از آن نمود است ؟ و یا انکه قواعد فعل عقلانی می‌باشد ؟ به نظر ما نفس الامر بحث فلسفه است نه منطق زیرا که مفاهیم حقیقی مفاهیمی هستند که علیت را در بین مفاهیم قرار می‌دهد نه آنکه علیت را از خارج بر نسبت بین مفاهیم حاکم نماید. از این رو موضوع علم منطق دلالات حقیقی بوده و تعریف آن دلالات را به همان قیوداتی که ذکر شد تعریف می‌نمایند.

بنابراین دلالت مقید جزئی، لفظ ما به ازاء خارجی نیست، کلیه این قیودات برای این است که عقل انتقالات خود را صورت بندی وشکل دهی نماید. منطق کلیه انتقالات خود را بر اساس قیودات خود تعریف می‌نماید و دیگر صحبتی از نفس الامر در ان مطرح نیست. پس سوال اول ما این است که پایگاه موضوع منطق نفس عقل است یا اینکه امری خارج از آن می باشد؟

۴ـ آیا دلالت منطقی تطابقی است یا خیر؟

بر حسب مطالب گذشته مشخص شد که محدوده دلالت مقید به قیودات خاصی می باشد زیرا که کلی معقول ثانیه منطقی نسبت به ما به ازاء کلی خودش در ذهن تطابق دارد، در این صورت نیز دیگر تطابق از معنای اصلی خود خارج شده و باید تعبیر دیگری از آن را بکار گرفت. به تعبیر دیگرعقل نسبت به موضوع خودش اشراف تام دارد یعنی یک کلی ذهنی و یک فرد ذهنی داریم و در ذهن، فرد مندرج در تحتِ کُلیت است حال سوال ما این است که آیا این اندراج تطابقی است و بین این دو وحدت است؟ و یا اینکه انها تغایر و دوئیت با هم دارند؟ اگر بگوئید تطابق دارند وحدت پیدا کرده و یکی می‌شوند زیرا کشف تام است و اگر بگوئید تفاوتشان حیثیتی است پس اصلاً کشف دو چیز نیست بلکه کشف یک حیثیت خاص است. نه تمام حقیقت شی!

۵ـ اتمام سطح اول فهرست وآغاز مرحله دوم فهرست بر اساس مباحث انجام شده

از مباحث گذشته به این تنیجه رسیدیم که موضوع حاکم بر منطق بحث دلالت با قیود آن می‌باشد؛ حال باید به درون متن رفته و مبادی، مبانی و نتایج را استخراج نمائیم. در این مرحله از موضوع به ضرورت و هدف حرکت می کنیم.

از مباحث بحث فهرست منطق این نکات به دست آمد:

۱ـ موضوع بحث منطق «دلالت» است.

۲ـ منطقیین علم را صوره حاصله عند العقل تعریف می‌نمایند و این موضع اشکال است زیرا که صوره حاصله عند العقل غایت دلالت است چرا که صورت خاصیت کاشفیت و دلالت را دارد و خاصیت کشف راه به واقع دارد. همچنین تعریف نمودن علم نه از آن جهت که بحثی فلسفی است بلکه می خواهند مواد انتقال و دلالت را تعریف نموده و از آن خاصیت انتزاع نمایند، چرا که مبداء و نهایت هر دو صورت است و دلالت ما را از صورتی به صور دیگر انتقال می‌دهد. و صورت خاصیت آن انتقال از یک صورت به صورت دیگر است. بنابراین تعریف ایشان از علم برای مشخص نمودن غایت دلالت است نه بحث فلسفی تعریف علم!

۳ـ از خاصیت صور ادراکی (تعریف علم که همان محصول دلالت است) بایستی سه هدف و سه ضرورت و سه موضوع استخراج شود.

«ضرورت ، موضوع ،هدف (اول)

الف: انتقال از یک صورت به صورت دیگر (موضوع اول)

ب : محصول دلالت، خاصیتِ کاشِفیت ـ خاص ـ (راه یابی دلالت به واقع) (هدف اول)

ج : معیار درست انتقال پیدا کردن عقل (ضرورت اول)

معرفت شناسی(دوره سوم)

جلسه٦
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۲۰

مقدمه

در ادامه مباحثِ تطبیقی فهرست شناخت شناسی منطق صوری به این نتیجه رسیدیم که در منطقِ صوری موضوعی حاکم مطرح است که می‌تواند، مُهره اصلی فهرست این باب را تشکیل دهد. پس از جرح وتعدیل این موضوع شروع به ملاحظه سایر کثرات منطقی بر اساس آن نمودیم در اولین مرحله پس از تبین ارتباطات درونی و بیرونی آن (در اجمالی‌ترین سطح) شروع به ترسیم مبادی تصوریه علم منطق بر اساس آن نمودیم و در نهایت به سَمت اثبات فهرست مبادی و مبانی خود حرکت نمودیم. بنابراین ما در این مباحث هم یک سیر پژوهش وهم یک سیر گزینش داشته و این دو به موازات هم حرکت می‌نمانید. در واقع ما در مباحث گذشته ضرورت، موضوع و هدف شماره (۱) مبادی را ترسیم نمودیم. باید گفت که می‌توان آن سطح اول را از بحث خارج نمود (بنابر متابعت از قوم) زیرا که آن بحث ریشه در این مسئله دارد که ما از باب ضرورت تفاهم(ضرورت بیرونی و در مقام عمل!) فهرست را آغاز کنیم در حالیکه قوم بحث را از ضرورت فهم (ضرورت درون یا ساختاری) شروع می‌نمایند اما جدای از مسئله ضرورت عمل و همچنین‌شبهاتی که از موضع سوفسطایی وارد شده است و انکار بداهت‌ها نموده است، چه باید کرد؟ بنابر ضرورت شروع شماره (۱) یک ضرورت در مقام عمل است نه یک ضرورت منطقی! از این رو برای اینکه تفاهم بیشتری در مبادی فهرست منطق با قوم داشته باشیم از مبادی شماره (۲) نیز آغاز می‌نمائیم و به جستجوی ترسیم ضرورت، موضوع و هدف شماره (۲) سطح مبادی می‌پردازیم.

اصل بحث :

۱ـ تبیین سر فصل‌های اصلی فهرست جدید مباحث شناخت شناسی

در جلسه گذشته گفته شد که مبحث دلالت حلقه واسطه تبدیل فهرستِ موجود به فهرستِ مطلوب می باشد. حال این مسئله را تکمیل می‌نمائیم، دلالت با یک سِری قیودات، محدوده خود را مشخص کرده و بعداز خارج کردن استقراء وتمثیل، برهان و به تبع آن اسکات خَصم(حجیت) را هدف نهائی خود معرفی می نماید. از این رو عناوین فهرست کلی مباحثِ موجود از این قرار خواهد بود: دلالت ـ برهان ـ حجیت (اسکات خصم)است. یعنی معادل دلالت «مبادی» برهان «مبانی» و اسکات خصم «نتایج» می‌باشند. بنابراین دلالت حلقه واسطه برهان واسکات خصم قرار می‌گیرد. یعنی برهان از ذات دلالت به دست می‌آید و از برهان نیز اسکات خصم! سابقا پیرامون مباحث دلالت مطالبی ذکر گردید اما در ارتباط با برهان باید گفت، بر اساس مبانی قوم برهان به اصل اجتماع و ارتفاع نقیضین باز گشت نموده و ثمره آن یقین می‌باشد.

بنابراین سَر فصلِ مباحث مبانی معادلِ فهرستِ مطلوب (نسبت، اندراج، برهان) خواهد بود:

اول : تناقض ویقین منطقی(اصل بُود ونبود)

دوم: حمل ویقین فلسفی(کیفیت در آن اصل بوده وحمل آن مِن حِیثیت است)

سوم: برهان ویقین موضوعی(حمل همراه با مَواد)

۲ـ بررسی زیر ساختِ فهرست مبادی (مبحث دلالت)

بر حسب مباحث گذشته بحث دلالت در مبادی تصوریه فهرست قرارمی‌گیرد از این رو پیدایش یک مسئله و کنکاش پیرامون آن در چند سطح قابل ملاحظه می‌باشد:

الف : یک سطح در مبادی تصوریه (مبادی)

ب:سطح دیگر(مبانی) زمانی است که وارد تفصیلات و مکانیزم می‌شویم (آیا تمام حقیقت است و یا آنکه بالآثار می‌باشد؟)
ج : سطح دیگر زمانی است به فایده « مسئله» در اسکات خصم بودن و یا غیر آن(جدل ومغالطه) می‌باشد.
حال به تبیین سطح اول یعنی پیدایش مسئله می پردازیم. سوال ما در این قسمت این است که دلالت از کجا آغاز می‌شود؟ و به کجا ختم می شود؟ جائی که دلالت نیست و قبل از آن صورت است آن صورت از کجا آغاز می شود؟
۲/۱ـ تبیین مَناشِاء ،خیال ـ حس ـ غریزه، در پیدایش دلالت(احتمال اول)
همانطور که می‌دانید دلالت یعنی انتقال از یک علم به علم دیگر؛ این علم اول از کجا به وجود می‌آید؟بنابراین ریشه دلالت (صورت اول) و انتقال (صورت دوم) مورد مطالعه ما می‌باشد. برای اینکه با منشاء پیدایش اولین علم بیشتر آشنا شویم، مطالب ذیل را با هم مرور می‌نمائیم: استاد مطهری در اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌فرمایند:
قدما و همچنین متاخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل هستند : مرتبه حس ، مرتبه‌خیال ، مرتبه تعقل
مرتبه حس: عبارت است از آن صوری از اشیا که در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن با خارج با به کار افتادن یکی از حواس پنجگانه در ذهن منعکس می‌شوند.
مرتبه خیال: ادراک حسی پس از آنکه از بین رفت اثری از خود به جا می‌گذارد که آن صورتی جزئی است و فقط بر خودش در خارج صادق است (صورت جزئی) لذا هر وقت انسان بخواهد می‌تواند آن صورت را از حافظه یا خیال حاضر نموده و به وسیله آن فرد خود را تصور نماید.
مرتبه تعقل: ذهن پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است که یک معنای کلی بسازد که قابل انطباق بر افراد کثیره باشد،این مکرر دیدن معنا در افراد مختلف ذهن را مستعد آن می‌کند که از همان معنا یک صورت کلی قابل صدق بر افراد کثیر انتزاع نماید.
خلاصه اینکه قوه مدرکه یا خیال، کارش عکس برداری از واقعیات و اشیا است؛ چه واقعیات بیرونی (خارجی) و چه واقعیات درونی (نفسانی) تمام تصورات ذهنی که در حافظه مجتمع و متمرکز است و اعمال مختلف روی آنها انجام می‌گیرد همگی به این قوه باز می‌گردد، صورتی از آن می‌سازد و در حافظه بایگانی می‌کند و به اصطلاح آن را با علم حصولی در نزد خود معلوم می‌سازد.
پس شرط اصلی پیدایش تصورات اشیا و واقعیت‌ها برای ذهن ارتباط و اتصال وجودی آن واقعیت‌ها با واقعیت قوه مدرکه است و البته قوه مدرکه که کارش صورت گیری است از خود واقعیتی مستقل نداشته بلکه شعبه‌ای از قوای نفسانی می‌باشد.
بنابراین دلالت عقل ابتداً از قوه خیال آغاز شده و صورت‌سازی فعل قوه خیال می‌باشد. همچنین می‌توان سطح دیگری را نیز برای پیدایش صورت سازی عقل تبیین نمود و آن اینکه صورت سازی به هدایت قوه غریزه بوده و ریشه در امیال آدمی دارد.
قوه غریزه با قوه خیال تفاوت‌هائی دارد: در قوه خیال هیچ مابه ازاء خارجی نداشته و شاخصه آن توهم وشیطنت می‌باشد اما قوه غریزه قوه‌ای است که اثر حقیقی در خارج داشته و تکیه گاه آن یک امر حقیقی می‌باشد.
بنابراین در تبیین منشاء پیدایش و تولید صورت اول ذهنی (دلالت) سه مکانیزم قابل مطالعه می‌باشد:
۱ـ خیال ۲ـ ارتباط قوه غریزه (احساسات درونی) با هدایت طبیعت ۳ـ حس (خارج)
۲/۲– فعالیت عقل منشاء پیدایش دلالت (احتمال دوم)
احتمال دیگر این است که نفس پیدایش صورت ذهنیه اول ریشه در فعالیت نفس عقل دارد. از آنجائی‌که دلالت، موضوعی منطقی می‌باشد، منطق خود را متکفل کنترل و نحوه ورود وخروج آن از منطق می‌داند، به اینکه:
الف : ابتدا از قوه خیال نباشد. ب : دیگر آنکه در حد وسط و نتیجه منطق قرار نگیرد. از این رو منطق، صورت ذهنیه‌ای را معتبر می‌داند که:
الف : ابتدا از خارج آمده باشد (پایگاه آن نفس الامر باشد)
ب: و دیگر آنکه در ذهن ساخته شده باشد یعنی منشاء آن نفس الامری باشد که به هدایت عقل راهنمائی شود لذا منطق مناشِاء

خیال و احساسات درونی (غریزه) را نفی می‌نماید (انتقال در وعاء ذهن)
بنابراین از زاویه یک بحث منطقی منشاء دلالت اگر از حس باید احتیاجی به کنترل ندارد زیرا که تحت علیت عمل می‌کند و همچنین اگر منشاء دلالت از فعالیت وانتزاع عقل باشد احتیاجی به کنترل ندارد زیرا که خود عقل نفس الامری بوده و افعالش نیز تحت مکانیزم علیت نظری فعالیت می‌نمایند. بنابراین‌عقل، دلالت‌کلیات را تمام می‌نماید، زیرا انتزاع فعلی است که از عقل جریان یافته وخاصیتِ آن شمولیت می‌باشد، یعنی هر گاه چیزی کلی شود، قابلیت انطباق بر کثیرین را دارد.(بر گذشته، آینده و حال صدق می‌نماید) بنابراین عقل برای دلالت اولیه خود محدوده تعیین نموده و مشروط به ماده مخصوص به خود می‌باشد. از این رو دلالت کشف قاعده نفس الامریه بوده و ماهیتی ذهنی (لایتخلف) می باشد و لذا با قوانین طبیعت هماهنگ می‌باشد. نتیجه این مسئله این است که حضور نفس در دلالت خارج می‌شود و موضوعاً مورد مطالعه آن صورت است نه نفس وحالت.
۳- تعیین ضرورت ، موضوع و هدف(۲)
بنابراین منشاء پیدایش دلالت، ۴ منبع پیدا نمود. حال باید بر اساس این منابع خلاء اول یعنی ضرورت دلالت را ترسیم نمائیم: به تعبیر دیگر ما یک ویروس بیرونی و یک ویروس درونی داریم. قسمت اول را در ضرورت شماره اول به دست می‌آوریم اما در قسمت دوم طرح خلاء می‌نمائیم یعنی اصل خلاء از درون آغاز می‌شود.
ضرورت (۲): اصلِ پیدایش دلالت (براساس منابع حس ـ خیال ـ هدایت طبیعت و فعالیت عقل و ضرورت جلوگیری از دو ویروس)
موضوع (۲): قواعد دلالت باید از ورود خطاء فعالیت عقل جلوگیری نماید.
هدف (۲): اصلِ قواعدِ دلالت باید بر اساس ضوابط نفس الامریه (علیت) تولید شود.

معرفت شناسی(دوره سوم)
جلسه۷
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۲۳

مقدمه

در جلسه گذشته در ادامه دستیابی به فهرست جامع و مانع از مباحث معرفت شناسی منطق صوری به تبیین ضرورت شماره دوم و نحوه پیدایش آن پرداختیم در این جلسه ابتداً سوالی مطرح شد که آیا این دوره از مباحث، همان مبادی اثباتی ما می‌باشد، مانند بحث مبانی در سه سطح؟ در پاسخ گفته شد که این دوره از بحث فقط در حدِ استدلالی برای فهرست معرفت شناسی می‌باشد و بایستی در دو سطح تدوین گردد:

سطح اول: هر مهره از بحث باید به شکل مستدل تبین گردد.

سطح دوم: باید ابتدا تحلیل منقَح گردد و سپس بعد از آن فیش‌های هر تحلیل منظم آورده شود. (ورود درونی) از این رو در سطح اولِ تدوین، باید خلاء اثبات شود و فیش‌های آن نیز در حد همین اثبات خلاء ذکر گردد. اما در سطح دومِ تدوین به تفصیل فیش‌های بحث‌آورده می‌شود. بنابراین تدوین بحث در دو مرحله انجام می‌گیرد مرحله اول: براساس فهرست اجمالاً و مرحله دوم: بر اساس فیش‌ها تفصیلاً. لذا در مباحثِ فهرست یک سطح تبین سر فصل‌های اصلی می‌باشد و مرحله دیگر تلائم و عدم تلائم هر مُهره فهرست مورد مذاکره قرار می گیرد. نکته مهم این است‌که پرداختن به ضرورتِ فهرست هر مهره، گاه از باب صورت می‌باشد وگاه از باب مواد. اجمالاً اینکه ضرورت‌های قسمت مبادی از باب خلاء در مواد است اما ضرورت در بحث مبانی از باب خلاء در صورت می‌باشد.

اصل بحث :

۱ـ علت خروج بحث، ضرورت ـ موضوع ـ هدف (۱) از مباحث اصلی فهرست معرفت شناسی

گفته شد که ضرورت شماره اول از باب خلاء در موضع عمل وتفاهم می‌باشد، لذا از آنجایی که بحث منطق در موضع تفهیم است نه تفاهم، خلاءهایی که از این قسمت وارد بر منطق می‌شود، خروج موضوعی از بحث منطق دارد هر چند که به این بحث پرداخته شده باشد (فلسفه و سفسطه) اما ریشه آن در ضرورت دیگری می‌باشد

ادله این قسمت از قرار ذیل می‌باشد:

الف: زیرا که ضرورت آن از مرتبه عمل و تفاهم (ویروس خارجی) سریان می‌یابد (سوفسطایی)

ب: بحث صناعات خمس نیز اشاره به خروج موضوعی ضرورت یک از مباحث منطق دارد یعنی ضرورت آن به عمل تکیه دارد، به اینکه پس از ساخته شدن منطق، مواردی را که غیر توانسته بر اساس آنها به دستگاه منطق نفوذ پیدا نماید، بررسی می‌شود و از این رو بابی در کُتب منطقی تحت عنوان صناعات خمس تنظیم گردیده است مباحث آن شامل: برهان ـ جدل ـ خطابه ـ مغالطه ـ شعر می‌باشد این دسته بندی در واقع دسته بندی مخاطبینی است که با استفاده از صورت ادراکی(که پایگاهش عقل می‌باشد) شروط هوهویت و قواعد نظیر آن را رعایت نکرده (استفاده از ادراکات اعتباری) و جدل و... نموده‌اند. بنابراین این دسته بندی حقیقی نبوده و در واقع این نحوه طبقه بندی به منابع ۴گانه در ضرورت شماره (۲) باز می‌گردد و از دیگر سو از مکانیزم‌های منطقی نیز استفاده شده است.

۲ـ تبیین ضرورت (۲) در مباحث فهرست معرفت شناسی

ضرورت شماره دوم در واقع ناظر به خلائی است که از آن تعبیر به ویروس درونی نمودیم که این نقیصه نباید در موادِ دلالت

نفوذ پیدا نماید در غیر این صورت دلالت ما خیالی می‌شود از این رو ضرورت دوم ضرورتی است موادی نه ضرورتی دلالتی! بنابراین ضرورت دوم به اثبات موادی که مورد نیاز دلالت می باشد، می‌پردازد؛ لذا موادی معتبر است که از خارج آمده باشد و یا در غیر این صورت با فعالیت عقلانی محقق شده باشند. اما موادی که از قوه اعتبارات جریان می‌گیرد، اگر چه نتیجه دارد اما ارزش حقیقی ندارد. لذا موادی که از خارج می‌آید دارای آثار بوده و ماهیتی ذهنی و حقیقتی است. آن موادی که از فعالیت عقل به وجود می‌آید مانند قواعد هوهویت، کشف حیثیت به نفس الامر باز می‌گردد، وحدت حیثیت (قواعد که در مبانی خواهد آمد) آنها نیز رسمیت دارند. بنابراین خلاء از این باب است که دو دسته به رسمیت شناخته می‌شود و دو دسته دیگر رها می‌شود، لذا این ضرورت به تمیز صور پرداخته و در نهایت خود صور ادراکی را موضوع (۲) مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین پس از جرح وتعدیل ۴ قوه، خلایی مطرح می‌شود (ضرورت۱) از این قرار: که باید مسئله تشخیص داده شده و به آن پرداخته شود و لاغیر. بعد از این بررسی، معلومی را انتخاب نموده (موضوع۲) و ذهن را نسبت به آن دال می‌شود، لذا با ترکیب مهره‌های مباحث با این موضوع (دلالت)، خلاء وملاء(ضرورت وهدف) را مشخص می‌سازیم.

۳ـ تبیین ضرورت(۳) در مباحث فهرست شناخت شناسی

به نظر می‌رسد که این ضرورت، خلاء در نتیجه می‌باشد، به اینکه منطق در سیر انتقال خود از یک دسته اطلاعات به دسته دیگری از اطلاعات احتیاج به طبقه بندی و دسته بندی داشته تا هم در مقام آموزش و هم در مقام حافظه قدرت کنترل وبهینه را داشته باشد. لذا بحث طبقه بندی علوم را می‌توان از دو زاویه مطالعه کرد:

الف: بحث فلسفه: اگر بگوئیم نتیجه این بحث جایگاه علوم را از یکدیگر مشخص می‌نماید و علوم را نظم می‌دهد.

ب: بحث منطق: اگر بگوئیم از باب تنظیم اطلاعات و ارتباط آنها در حافظه و بانک ذهنی می‌باشد، بحث‌منطقی است.

مطلبی دیگر در منطقی بودن این بحث این است که منطق با مواد کلی مواجه بوده و نیاز به آن دارد که انها را شامل و مشمول نماید، بنابراین هر نوع دلالتی که ذهن انجام می‌دهد بر اساس طبقه بندی و اندراج می‌باشد. به عنوان مثال برای دستیابی به شناخت نوع معلوم از مجهول نیاز به طبقه بندی بین مواد معلوم و مجهول داریم. بنابر این خلاء شماره سوم از این باب است که وقتی می‌خواهیم موادی را برای ترازوی منطقی خود انتخاب و گزینش نمائیم (تا بتوانیم دلالت پیدا نمائیم) احتیاج به طبقه بندی داریم. برای تبیین بیشتر این قسمت مطالبی را از منطق مرور می‌نمائیم: منطقیین: ابتدا تفکر را تعریف نموده وسپس مراحل تفکر و دلالت نمودن ذهن را طبقه‌بندی می‌نمایند.

مرحوم مظفر در ارتباط فرایند تفکر می‌فرمایند: در فرایند فکر کردن، عقل ۵ مرحله را پشت سر می‌گذارد:

اول: بر خورد با مجهول که تا وقتی این اصابت صورت نگرفته و مجهول مطلق است هیچ تفکری ممکن نیست و بعد از بر خورد وتبدیل شدنِ جهل مطلق به جهل بسیط است که فکر امکان پذیر می‌گردد. دوم: شناخت نوع مجهول، یعنی تشخیص اینکه این مجهول از چه نوع مطالب است تا عقل بتواند به معلومات متناسب با آن رجوع کند؛ بنابراین اگر نوع مجهول را در نیابد باز هم قادر به تفکر نخواهد بود.

سوم: حرکت عقل از مجهول به معلوماتی که در آن مخزون است البته آن دسته از معلومات که متناسب با نوعِ مجهول می‌باشد. چهارم: حرکت عقل در بین معلومات مناسب و یافتن آن دانسته‌هایی که برای شناسائی این نادانسته، شایسته است. پنجم: حرکت عقل از معلومی که قدرت بر تالیف آن یافته است بسوی مطلوب.

ایشان فکر کردن را تنها همین سه مرحله اخیر دانسته و آن دو مرحله اول را تنها در مقدمات‌قرارمی‌دهد. (رجوع شود به المنطق‌ص۲۴) نکته ای که در سخنان مرحوم مظفر می‌باشد این است که ایشان تفسیر فکر کردن را به حرکت عقل ترجمه می‌نمایند در حالی که دیگران مانند ملاصدرا آن را حرکت ذهن و یا حرکت نفس تعریف می‌نمایند با وجود این تعریف فکر تنها در معقول یعنی معلومات مخزون در عقل، که همگی کلی هستند جریان دارد و در جزئیات جاری نیست زیرا جزئی نه کاسب است و نه مکتسب! به تعبیر دیگر جزئی نه در مقدمات و مبادی فکر کردن قرار می گیرد، که کاسب مجهول باشد و نه جزء مطالبی که بوسیله فکر حاصل می‌گردند تا مکتسب گردد. بنابراین مرحوم مظفر با تعریف فکر به حرکت عقل، آن را به کلیات

اختصاص می‌دهد زیرا عقل تنها مدرک کلیات است و ادراک جزیات بوسیله قوای دیگری مانند خیال و حس صورت می‌گیرد. پس از آنکه دانستیم که این ضرورتهای سه گانه فهرست مبادی ناظر به موادی هستند که بر بُود ونبُود خلاء در دلالت می‌باشند؛ حال نوبت بررسی ضرورت خلاء در دلالت به لحاظ صورت (موضوع و محمول) می‌باشد.

۴ـ تبیین زیر ساخت فهرستِ مبانی مباحثِ شناخت شناسی

عقل یک مراقبت موادی و یک مراقبت صوری از دلالت دارد؛ تاکنون به مباحث قسمت اول پرداختیم حال به مباحث قسمت دوم می‌پردازیم. در این زمینه باید گفت، اندراج (موضوع و محمول و هوهویت) معیار مهمی برای کنترل صورت دلالت می‌باشد. بنابراین ضرورت خلاء در این قسمت از پایگاه اندراج می‌باشد عقل برای تنظیم صورت دلالت تنظیمات مختلفی دارد که انواع آن از قرار ذیل می‌باشد : استقراء ـ تمثیل ـ برهان حال به توضیح دو نوع اول می پردازیم: منطقیین در تعریف استقراء گویند : استدلال به خاص بر عام و بر دو نوع تام و ناقص تقسیم می‌شود در استقراء تام همه جزئیات بررسی می شود و به این لحاظ یقین آور است برخی گفته‌اند این نوع استقراء به قیاس مَقسم که در براهین به کار می‌رود باز می‌گردد (قیاس مقسم از نوع قیاس مرکب از منفصله و حملیه است اما مقدمات حملیه در آن به تعداد اجزای منفصله است در این نوع قیاس ، قضیه منفصله به متصله باز نمی‌گردد بلکه به حال خود باقی می‌ماند و می‌توان آن را به چند قیاس حملیه، به تعداد اجزای منفصله تحویل بُرد. اما استقراء ناقص: افاده یقین نمی‌کند و جز ظن و گمان افاده نمی‌کند منطق دانان قدیم تنها نظر به نوع ظنی استقراء می‌نمودند. اما استقراء انحاء گوناگونی دارد: ۱ـ استقرایی که بر مشاهده تنها متکی باشد که افاده ظن می نماید. ۲ـ استقرایی که علاوه بر مشاهده مبتنی بر تعلیل نیز باشد. ۳ـ استقرای که مبتنی بر بداهت عقلی است در حقیقت نمی توان آن را استقراء نامید چرا که بر مشاهده توقف ندارد. ۴ـ استقرایی که مبتنی بر تماثل و تشابه باشد. اما در تبیین تمثیل گویند: اثبات حکم در یک جزیی با استناد به ثبوت آن در یک جزئی دیگر که مشابه ان است. در هر صورت اگر استقراء و تمثیل در وادی انتزاع وکلی گیری (نفس الامریه شود) وارد شوند (منتج) شوند، مقبول منطق است و الا از منطق خارج می‌شود؛ زیرا که بر حسب مبنا برای حمل نمودن احتیاج به وحدت حیثیت می‌باشد و هر وحدت حیثیتی پایگاه آن خارج (کیفیت) می‌باشد. در جلسه آینده به توضیح بیشتر این قسمت می‌پردازیم.

معرفت شناسی(دوره سوم)
جلسه۸
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۲٤

مقدمه:

در مباحث گذشته دلالت (موضوع عام منطق) را به لحاظ ماده مورد بررسی قرار دادیم به این نتیجه رسیدیم که این مبحث می تواند، ضرورت منطق را در سطوح گوناگون تنظیم نماید، از این رو پایگاهی برای تحلیل کلیه خلاء و ملاءها قرار می‌گیرد. حال وارد نفس دلالت (برقراری نسبت بین مواد) می‌شویم به عبارت دیگر دلیلیتی که ختم به علیت مفهومی می‌شود، موضوع مطالعه این قسمت می‌باشد.

اصل بحث:

۱ـ بررسی ضرورت دلیلیت (تبیین زیر ساخت فهرست مبانی معرفت شناسی)

اگر دلیلیت خلاء و ضرورتی نداشته باشد به همان ضرورت ماده‌ای (مبادی) بازگشت می‌نماید در غیر این صورت می‌بایستی در مباحث قیاس و برهان مطرح شود. برای آنکه بتوان ضرورت این سطح را مورد مطالعه قرار داد به بررسی قسیم‌های این سطح پرداختیم (در جلسه گذشته تا حدودی به تبیین ضرورت قیاس و استقراء و تمثیل پرداختیم) در مطالعه گذشته گفته شد که اینها (استقراء وتمثیل) خلاءهای را برای قیاس ایجاد می‌نمایند یعنی در نفس ارتباط و دلیلیت (برقراری نسبت) ایجاد مشکل می‌نمایند. نتیجه آن مطالعه این شد که نفس دلالت در کلیات بوده وجزئیات را از خود خارج می‌داند از این بحث تمثیل و استقراء را موضوعاً از بحث منطق صوری‌خارج می‌کند به دلیل: متغیر بودن ـ عدم رعایت ضوابط حمل وبرهان ـ همچنین مشاهده و تکرار پذیری در عینیت و در وعاء تغیر و جزئیات نه کلیات بودن.

بنابراین خلاء در این قسمت در نفس مواد نیست، بلکه خلاء در برقراری ارتباط بین مواد (صورت و هیئت) می‌باشد چرا که دلالت متوقف بر مواد تنها نیست، بلکه برقراری نسبتی بین مواد نیز خصوصیتی است که عقل آن را قابل مطالعه می‌داند.

۲ـ خلاء دلیلیت در سطح مبانی یک ضرورت بیرونی است

مفروض این است که نفس برقراری نسبت چیزی جزء اعمال مکانیزم وجه اشتراک گیری عقل نبوده و آن نیز ریشه در دلیلیت دارد. حال سوال این است آیا علیتی که ریشه انتقال از موضوع الف به موضوع ب می باشد، آیا علت پیدایش موضوع ب است و یا آنکه علت جریان حکم می‌باشد؟

برای روشن شدن این سوال باید مشخص شود که قیاس چیست؟ ابتدا باید گفت، ساختمان قیاس (مانند قیاس شکل اول) آن بدیهی نبوده و جریان آن نیاز به مراقبت دارد (بدلیل شرایط خصوصی و عمومی قیاس) بنابراین نفس صورت بدیهی بوده اگر چه مواد آن یقینی نباشد از این رو لذاته می‌باشد. از این جهت: ۱ـ قیاس صورتا بدیهی می‌باشد. ۲ـ لایتخلف بوده ولذاته می‌باشد . اینکه انواع قیاسات مغالطه‌ای و جدلی در منطق مطرح می‌باشد و منطق نیز قواعدی را برای جریان قیاس صحیح از قیاس غلط ارائه می‌نماید، همگی اینها، دلیل بر این است که شبهاتی از بیرون و مسائلی از خارج در مقابل منطقیین مطرح می‌باشد، بدین دلیل این شبهات نمی‌تواند خلاء صورت، نداشته باشد. لذا این ضوابط ضرورت بیرونی تدوین بحث قیاس می‌باشد. از دیگر سو نوع قواعدی را که در ساخت قیاس مطرح می‌کنند دلیل براین است مشکلاتی درونی (عملیات نظری) برای منطق مطرح می‌باشد.

بنابراین ضرورتی را که قوم برای دلیل مطرح می‌کنند از بیرون منطق مطرح شده است(به علت مواد مغالطه‌ای و جدلی) هر چند که تاریخ تکامل فلسفه خلاف این را مطرح می‌نماید زیرا که اصالت وجود و اصالت ماهیت مشکلاتی از درون می باشند نه از بیرون! در هر صورت در پاسخ به سوال اول باید گفت که مراحل تشکیل قیاس مراحلی دارد که به ترتیب خواهد آمد یعنی هم در پیدایش و هم در جریان حکم ، قیاس دارای مراحلی می باشد.

۳ـ بررسی سه سطح قیاس در تبیین خلاء سطح مبانی

قیاس برای تولید شدن سه سطح دارد:

۱ـ ابتدا باید نسبت به اصل هستی حکم داشته باشد، یعنی بداهت نفس قیاس به اجتماع و ارتفاع نقیضین باز گشته و خود اجتماع و ارتفاع نقیضین نیز به اصل واقعیت منتهی می‌شود. بنابراین حکم داشتن و نداشتن را باید تمام نماید (یقین و شک در بُود ونبُود) که نتیجه آن نسبت بین سنجش و حالت بوده و در نهایت نفی شک را برای ما ارمغان می‌آورد.

۲ـ دیگر آنکه قیاس باید حمل را نیز تمام نماید که نتیجه آن نسبت بین موضوع و محمول بوده و وحدت حیثیت در حمل را برای ما ارمغان میآورد (هوهویت و ساخت قضیه)

۳ـ دیگر آنکه ترکیب مواد وصورت را تمام نماید (برهان انی ولمی و ترکیب قضایا)

بنابراین باید مباحثی گسترده در ارتباط با نفس صورتِ دلیلیت انجام داد، تا قیاس ساخته شود. از این رو در این مباحث خواهیم گفت که، قیاس فی الجمله غیر قابل انکار بوده و حرکت نفس عقل با آن اثبات می‌شود زیرا که عقل چون حالت دارد حکم داشته و ریشه این حکم داشتن در نسبت بین (سنجش وحالت ـ ارتفاع واجتماع و اصل واقعیت) مشخص می‌گردد.

۴ـ برقراری دلالت درصورت به گمانه ها باز می‌گردد.

پس از آنکه مشخص شد که نفس دلیلیت تنها در برخورد با خصم مطرح نبوده بلکه از مشکلات و سوالات درونی دستگاه منطقی نیز حکایت می‌کند، باید گفت تا قواعدی برای گمانه ها و احتمالات نباشد، هیچ گونه حرکت و کشش ذهنی اتفاق نمی‌افتد (فرق انسان با حیوان) بنابراین همین که صحبت از اندراج و اقسام آن می‌گردد ریشه در مسئله گمانه‌ها داشته و همگی فعالیتی عقلانی می‌باشند. لذا بحث صورت دلالت، ضرورت مبانی را تمام می‌نماید.

۵ ـ بررسی «نتایج» فهرست مباحث معرفت شناسی منطق صوری

در ارتباط با فایده منطق می‌گویند: اسکات خصم و الزام دوست فایده منطق می‌باشد. به نظر می‌رسد که منطق در ساخته شدن ریشه در ارتکازات فردی (اقناع نفس) دارد. در اینجا تفاوتی بین غرض و منفعت در اصطلاح منطقیین وجود دارد: غرض به معنای این است که فاعل اثر فعل خود را در فعل جویا شود بر خلاف منفعت که اثر را جویا نمی‌شود. بنابراین منفعت رساندن فعلی اجتماعی (الزام دوست) می‌باشد. منفعت در لغت به معنای خیر و یا وسیله رسیدن به خیر می‌باشد منطقیین بین این دو اصطلاح چندان وقعی ننهاده‌اند خود ابن سینا در اشارات تعبیر به منفعت می‌نماید اما در کتاب نجات تعبیر به غرض می‌کند. تنها کسی که در این مقام مفصل بحث نموده است علامه شیرازی می‌باشد: ایشان در ارتباط با منفعت منطق سه منفعت را ذکر می‌کند:

۱ـ قدرت بر تحصیل علوم نظری و عملی، زیرا استعداد، قبل از تحصیل منطق ناقص و بعد از آن کامل است.

۲ـ قرب ونزدیکی کمال، زیرا کمال انسان در شناخت حق است تا به آن معتقد باشد.

۳ـ شناخت خیر تا بدان عمل نماید.

بنابراین منطق یک اثر مستقیم دارد که همان جلوگیری از خطاء در فکر و زمینه سازی برای فکر صحیح می‌باشد و یک اثر غیر مستقیم نیز دارد که همان پرورش اندیشه برای تاختن در میدان علوم می‌باشد.

در هر صورت این مسئله قابل ملاحظه است که منفعت منطق در عرصه اجتماع نافذ می‌باشد. (زیرا سیر تطور داشته واختلاف آراء در آن مطرح است) اما اشکال در منفعت منطق این است الزام و اقرار خصم خروج موضوعی از فهرست منطق دارد، زیرا که موضوع منطق محدود به حیطه فهم می‌باشد نه تفاهم، از این رو اگر بخواهد محدوده تفاهم را نیز شامل شود می‌بایستی دامنه دلالت را توسعه داده و آن را عام نمود (به جای‌فهم وقواعد آن تفاهم قرار داده شود)

بنابراین بحث حجیت واسکات خصم نیز سه سطح (اقناع نفس ـ الزام دوست ـ اقرار خصم) دارد اما الزام واقرار خصم و دوست خروج موضوعی از فهرست منطق دارد و منطق صوری نمی‌تواند مدعی آن شود.

نتیجه:

تا کنو ن ۹ سر فصل در ارتباط با فهرست مطرح شد در سطح اول مبادی که خلاء آن درونی می‌باشد در سطح دوم مبانی که ضرورت آن بیرونی می‌باشد چرا که اساساً صورت و هیئت را امری بدیهی در نظر می‌گیرند و پس از انکه استقراء و تمثیل را منتفی از بحث دانسته و قیاس را مطرح نمودیم به بررسی بداهت و ضرورت قیاس پرداختیم، گفته شد قیاس و برهان باید سه سطح را طی نماید تا ساخته شود لذا بداهت آن خدشه دار می‌باشد. (برگشت قیاس به اجتماع وارتفاع نقیضین دلیل بدیهی نبودن قیاس می‌باشد)

حال باید وارد کثرت فیشها شده و مطالب گذشته را پالایش دوباره نمود تا بتوان وحدت ساختاری را در متن منقح نمود. بنابراین فعالیت ما در ادامه این خواهد بود که کتاب فهرست را دوباره بنویسیم. یعنی‌فهرست را اثبات نمائیم.

معرفت شناسی(دوره سوم)
جلسه ۹ـ۱۰
تاریخ: ۱۳۸۱/٦/۲۵

مقدمه:

تا کنون دریافتیم که مباحث منطق وفلسفه به لحاظ فهرست از یک آشفتگی منطقی برخوردار می باشد به اینکه مثلاً در فهرست کتاب «المنطق» از مبادی شروع کرده اما در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و یا نهایه الحکمه از مبادی آغاز نکرده‌اند (آیا اینها دو علم مطرح هستند و یا یک علم!؟) لذا می‌بایستی نظمی دوباره به آن داده شود.

تا کنون مستنداتی را برای موضوع منطق و فلسفه مطرح نمودیم مانند: موضوع فلسفه کلی وجود و موضوع منطق نفس برقراری نسبت است) همچنین مستندات مباحث مبادی تصوریه (روس ثمانیه) ومبادی تصدیقیه و اقسام آن.

اینکه مصداق موضوع منطق آیا معقول ثانیه منطقی است یا معرف وحجت؟ (زیرا که مبادی از اصول موضوعه وبداهت‌ها شروع می‌شود اما در مبادی تصدیقیه از تعاریف و تقاسیم آغاز می‌کنند.) همچنین فیش‌هائی را نیز از مباحث ورودی منطق آورده شد، مانند: اینکه نیاز منطق به فلسفه چیست؟ آیا در مواد به آن علم نیاز دارد و یا آنکه تباین دارد؟ و در نهایت ارتباط علم شامل و مشمول چگونه خواهد بود؟ حال به فهرست مسائل و مباحث درونی علم منطق می‌پردازیم و سیر نقض ـ نقد ـ وطرح خود را از این زاویه ادامه می‌دهیم.

اصل بحث:

۱ـ بررسی ساختار فهرست مباحث منطقی(تعاریف ـ تقاسیم ـ براهین)

حال که مباحث فهرست تثبیت شد، لازم است که جایگاه مسائل و مباحث کتب منطقی را پالایش نموده و طبقه‌بندی مناسبی از آن ارائه نمائیم. آیا این تقسیم‌ها بدیهی و نیازی به تفکر ندارند و یا آنکه استدلال آن نیز موجود است؟ آیا تعاریف موجود در منطق موادشان فلسفی است یا منطقی؟ در هر صورت وحدت حیثیت در تقسیم‌ها و مواد سازی در تعاریف چگونه است؟ اینها مجموعه سوالاتی است، که در طول بحث به آنها خواهیم پرداخت.

منطقیین بحث قسمت را در مبادی منطق ذکر کرده و آن را یکی از روس ثمانیه نام برده اند: ایشان از مباحث منطق به این نتیجه می‌رسند که منطق وسیله‌ای است از سنخ قواعد کلی، که مراعات آن ذهن را از خطای در فکر حفاظت می‌نماید و از این رو حرکت فکری را در این دستگاه از مجهول به سمت معلوم و سپس از معلوم به سوی مجهول دانسته‌اند در نتیجه مجهولات را یا از سنخ تصورات و یا سنخ تصدیقات دانسته و نتیجه گرفته‌اند که منطق دو بخش اصلی دارد یکی تصورات (معرفات) تصدیقات (حجت) می‌باشد و هر کدام از این دو بخش دارای مبادی ومقاصدی می‌باشند.

در بخش اول: تصورات کلیه مباحث الفاظ و تعریفات ذکر می‌شود و در بخش دوم یعنی تصدیقات کلیه اقسام حجت و انواع قضایا و مواد آنها مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۲ـ بررسی تقسیم مفهوم به کلی وجزئی در منطق صوری

سوال ما این است که این تقسیم اساساً منطقی است یا خیر ؟ در صورت منطقی بودن وجه تقسیم آن چه می‌باشد؟ آیا شرایط تقسیم منطقی در آن رعایت شده است؟ یا آنکه مادتاً تقسیمی فلسفی بوده و خروج موضوعی از منطق دارد؟ و یا آنکه بگوئیم ریشه این تقسیم زیر مجموعه مباحث الفاظ و اوضاع می‌باشد؟ همچنین قسیم‌های این تقسیم مانند: کلی متواطی و کلی مشکک نیز چگونه است؟همانطور که می‌دانید صورت کلی بدون وجه اشتراک ووجه اختلاف محقق نمی‌شود. آیا مفهوم، مَقسم (آنچه فهمیده شده) قرار می گیرد؟

احتمال اول:

بلحاظ منطق آنچه ماده تقسیم قرار می‌گیرد یا تصور است و یا تصدیق. قطعاً بحث حمل در اینجا مطرح نیست بلکه مواد و تصورات (معنا) مقسم تقسیم می‌باشد اما همین معنا (ماده) نیز مقید است به عدم تصور جزئی شخصی خارجی. اما اگر مقید به صورت شخصیه ذهنیه باشد، آیا با فعل عقل انجام گرفته است و یا انکه بدون فعل عقل؟ یعنی زمانی صورت ماده تقسیم قرار می‌گیرد که عقل دست به وجه اشتراک گیری از آن نموده باشد، لذا صور جزئی خارجی موضوعاً از ماده بوده تقسیم خارج می‌باشند. لذا اگر وحدت حیثیت ملاحظه نشود وجه اشتراک گیری باید انجام گرفته و آن نیز متکی به وحدت و کثرت می‌باشد. لذا اینکه بگوئیم کلی مصادیق ندارد و یا آنکه کثرت ندارد تماما منتفی است. بنابراین تقسیم‌های که در لفظ به لحاظ معنا انجام می‌گیرد مربوط به ماده سازی عقل بوده و مکانیزم آن نیز کاملاً روشن است (محسوسات ـ معقولات اولیه و ثانویه) حتی اگر این تقسیم ریشه در روح نیز داشته باشد، بدون ماده سازی عقل و کلی سازی آن (منطقی ـ عقلی ـ طبیعی) معین نمی‌شود؛ لذا صحبت از بدیهی بودن تقسیم حداقل خارج است. در هر صورت اصل تقسیم به کلی به جزئی یک تقسیم ابتدائی است که به عنوان اصل موضوع از فلسفه آمده است از این رو قسیم‌های‌کلی (متواطی ومشکک) نیز از منطق خارج است، زیرا بر حسب مباحث فلسفه این تنها وجود است که مشکک می باشد نه ماهیت ومفهوم (خلافاً لشیخ الاشراق) زیرا که واقعیت مشکک است و ما واقعیت متواطی نداریم و واقعیت مال وجود است و وجود هم وحدتش تشکیکی است؛ لذا مفهوم به لحاظ مراتیت و حکایت تشکیک بردار نیست زیرا اگر مفهوم را متعین تعریف کنیم، مجبوریم برای آن افراد مساوی فرض نمائید که در این صورت این مفهوم، مفهوم کلی می‌شود و افراد آن مفهوم از حیثت این مفهوم برابر می‌شوند و لذا دیگر اختلاف افراد به این مفهوم باز نمی‌گردد تا با تشکیک بخواهیم این وجه اختلاف را تفسیر کنیم، بلکه اختلاف را به خارج مفهوم باید منتقل نمود.

احتمال دوم:

مگر آنکه بگوئیم لفظ به لحاظ دلالتش دارای افراد است و صدق بر کثیرین می‌نماید؛ یعنی تقسم‌هائی را که معنا به لحاظ لفظ پیدا می‌نماید، داخل در مباحث الفاظ می‌باشد (توجه در اطلاق لفظ) از این رو یافتن مقسم کلی وجزئی از مباحث منطق خارج است؛ همچنین در ارتباط با قسیم‌های کلی متواطی و مشکک نیز این دو احتمال قابل تصور می‌باشد.

۳ـ بررسی تفصیلی تقسیم کلی وجزئی

منطقیین : جزئی را مفهومی غیر قابل صدق بر کثیرین و کلی را قابل صدق بر کثیرین تعریف نموده‌اند: حال هر دوی اینها محل تامل می‌باشد اما در ارتباط با مفهوم جزئی: سوال این است که صدق یک مفهوم جزئی بر مصداق خارجی‌اش چگونه است؟ ایا آن صورتی که بعنوان مفهوم جزئی در ذهن نقش بسته است؟ آیا تطابق حقیقی با آن مصداق عینی دارد؟ یعنی در بر دارنده جمیع خصوصیات شخصیه‌ای است که آن مصداق خارجی دارد؟ یا اینکه تصویری مربوط به آن مصداق، اما در بردارنده جمیع خصوصیات شخصیه او نیست؟ اگر فرض اول باشد (در بردارنده جمیع خصوصیات شی) مطلب مردودی است چرا که لازم می‌آید در ادراک از جزئی علم کما هی نسبت به آن پیدا کرده باشید یعنی به جمیع جوانب شی مسلط شوید و این چیزی است که خودتان نیز به آن معترف نیستید یعنی باید در تصورات متعددی که از یک مصداق دارید تغییر در تصویرتان ایجاد نشود و حال آنکه اگر چنین چیزی باشد چگونه از آن ادراک پیدا می‌نمائید؟ پس یک صورت جزئی نمی‌تواند تطابق حقیقی با شی خارجی داشته باشد. اما در ارتباط با مفهوم کلی که آن را صدق بر کثیرین تعریف می‌نمایند؛ باید گفت این چیزی که بعنوان وجه اشتراک بین افراد خارجی مطرح می‌کنید، حقیقتاً وجه اشتراک بین افراد محقق خارجی نیست برای اینکه خصوصیات عالم خارج تابع شرایط زمانی ومکانی بوده و از شی تاثیر پذیر و تاثیر گذار می‌باشند. در هر صورت اشکالات این باب بسیار بوده و آنها را در دوره چهارم مطرح می‌نمائیم.

۴ـ بررسی تقسیم نوع ـ جنس ـ فصل (کلیات خمس)

ذهن انتزاعات در نزد خود را مصداق قرار داده و آن را لحاظ می‌کند، در این نگرش (منطق صوری) عقل خواص و ویژگی‌های را در مفهوم می‌یابد و برای آن اعتبار می‌کند، مفهوم انسان را از چند فرد خارجی انتزاع کرده و مصداق قرار می‌دهد. می‌یابد که آن مفهوم بیانگر تمام ماهیت مصادیق خود است (نوع) یا بیانگر جزء ماهیت افراد است (جنس و فصل) یا ویژگی بیرون از ذات

مصادیق که یا مساوی با آن است (عرض خاصه) یا اعم از آن (عرض عامه) و یا صدق بر کثیرین می کند (کلیت) اولین خصلت حرکت عقل در دستگاه منطق صوری اتکاء آن (به اصل انتزاع) می‌باشد. باین صورت که برای پیدا کردن وجه اشتراک بین اشیاء از روش انتزاع استفاده می‌شود؛ این انتزاع گاه از پائین به بالا صورت می‌گیرد، (یعنی از کثرت‌ها شروع می‌شود) ابتدا مابه الاشتراک هر صنف از اشیا مشخص می‌شود وسپس ما به اشتراک بین ما به اشتراک‌های هر صنف معین شده و آن را (نوع) می‌نامند، سپس ما به اشتراک انواع مختلف تا رسیدن به عامترین مفهوم ما به اشتراک ادامه می‌یابد. وگاه این سیر را از بالا به پائین صورت می‌گیرد، به این صورت که از عام‌ترین مفهوم شروع شده وبا ضمیمه کردن قیود متباینه به آن مفهوم، دایره آن ضیق می‌شود، که تا رسیدن به جزئی‌ترین مفهوم این ضمیمه کردن ادامه می‌یابد. اساساً ما به الاشتراک امری است که در همه افراد خودش به نحو برابر وجود دارد وذاتی آن افراد می‌باشد لذا بر افراد خودش صدق می‌کند. در هر صورت عقل بر اساس روش انتزاع به دنبال دستیابی به جامع ماهوی و حقیقی اشیا است تا بتواند آنها را دسته بندی، ارزش گذاری و در نهایت طبقه‌بندی نماید. هر طبقه بندی بر اساس اینکه چه جامعی انتخاب و ارزش گذاری شود صورت می‌گیرد پس از دستیابی عقل به جامع وجه اشتراک حقیقی اشیاء (ذات) و وجه اختلاف حقیقی اشیاء (ذاتی) شروع به ملاحظه نسبت ذات و ذاتی می‌نماید گاه آنها را از بالا به پائین وگاه از پائین به بالا در هر صورت در بحث تعریف و معرف ابتدا بیان می‌کنند: هر محمولی که بر موضوعی حمل می‌شود یا داخل در ذات و مقوم ذات و ذاتی آن موضوع و یا خارج از ذات و عر ضی آن می‌باشد. محمولی که ذاتی است یا نوع یا جنس و یا فصل بوده و آنکه عرضی است یا عرض عام و یا عرض خاص می‌باشد بر اساس این اصل موضوعه وارد روش تعریف از اشیاء و اقسام تعریف می‌شوند، مثلاً می‌گویند : تعریف یا تعریف تام و یا تعریف ناقص است : تعریف تام ان است که، تمام ذاتیات شی (جنس و فصل قریب) در تعریف بیان شود بر خلاف تعریف ناقص که از غیر ذاتیات در تعریف استفاده می‌شود. به نظر میرسد که مباحث تا حدودی از بحث فهرست خارج به متن وارد شده است لذا در دوره چهارم به بررسی یک متن انتخابی خواهیم پرداخت.